

پیش در آمدی بر، فضائل اخلاقی و خصوصیات فرماندهی شهید حسن باقری

دکتر غلام‌علی رشید

بزرگوارمان از شهر دزفول به تهران رفتیم که برادر حسن به دیدار و ملاقات خداوند بزرگ شتافت و در این مسابقه‌ی خدایی (جهاد فی سبیل الله) بر تمام برادران هم‌رزمش سبقت گرفت.

به طور کلی ما در میدان مسابقه‌ی فی سبیل الله نسبت به این برادر عزیز هم در حیات و هم در ممات باختیم. انگیزه‌ی به کار گرفتن این اصطلاح (باخت و باختن) از آن جهت است که این شهید بزرگوار در تمام ابعاد زندگی (اخلاص، ایمان، تدبیر، هوش، تعادل، توکل، سواد نظامی، فرماندهی و ...) در طول سه سال جنگ بر ما چیره شد.

برادر حسن باقری به گونه‌ای بود که در بین اکثر برادران هم‌رزمش می‌درخشید و بعد از رفتنش احساس کردم که سنگین‌ترین لحظات عمرم را می‌گذرانم، مخصوصاً به جهت انس و الفتی که با وی داشتم، حالا او رفته و ...

با این که دو سال از او بزرگتر بودم، گویا او دو سال از من بزرگ‌تر بود.

سپاه اسلام در سال ۱۳۶۱ هجری شمسی و در سال سوم جنگ، فرمانده بزرگی را از دست داد. این برادر فرمانده مانند سایر فرماندهان سپاهی، مردمی و بدون درجه، گمنام از دنیای فانی رخت بریست و فقط تنی چند از برادران همراه در جبهه که از نزدیک با او آشنا بودند، می‌دانستند که چه کسی شهید شده است ... عجیب است که سربازانش نیز او را نمی‌شناختند! برادر حسن باقری فرمانده‌ای بود که گمنام شهید شد، نه مردم و نه سربازانش (رزمندگان بسیجی) او را نمی‌شناختند، مانند بسیاری از فرماندهان سپاهی دیگر که قبل از او شهید شده بودند.

اشاره:

سردار رشید از دوستان و همراهان صمیمی شهید حسن باقری پس از شهادت ایشان متنی را تحریر و به راوی این شهید برادر علی مینو تحویل داد.

نظر به اهمیت این متن که در همان زمان نوشته شده است و تذکر مقام معظم رهبری در باره ضرورت توجه به شهید حسن باقری، متن حاضر در کنار مقاله آقای ظریف منش برای چاپ در این شماره در نظر گرفته شد.

از این که دیر توانستم این مطالب ناچیز را در یکی، دو روز استراحت در منزل بنویسم، پوزش می‌خواهم. شهید باقری حق زیادی به گردن من دارد و می‌دانم که بعد از شهادت ایشان نتوانستم هیچ‌گونه کاری در حق او انجام دهم. صحبت درباره‌ی شهدا لیاقت می‌خواهد، باشد که خداوند این لیاقت را به شما بدهد تا ان شاء الله بتوانید با جمع‌بندی مطالبی از برادران هم‌رزمش از او به خوبی تجلیل کرده و تا اندازه‌ای او را به دنیا معرفی کنید. البته شما نیز دیر به سراغ ما آمدید، تمام وقت ما وقف ماموریت است و من برای نگارش این متن از فرصت استراحت خودم استفاده کردم.

نحوه‌ی آشنایی با برادر باقری به عنوان مسئول اطلاعات عملیات ستاد جنوب در سال ۱۳۵۹

«اشهد ان الموت حق و مسائله القبر حق و البعث حق و النشور حق و الصراط حق و المیزان حق و الحساب حق و الكتاب حق و الجنة حق و النار حق»

مورخه ۱۳۶۱/۱۱/۱۱ برای دیدار و ملاقات با امام عزیز و

برادر حسن مرد بزرگی بود. او دارای عقل، تدبیر و تعادل بود. هوش و بینشی وافر، سینه‌ای گشاده و توکلی بی نظیر داشت. او دلاوری بزرگ و جنگجویی دانا بود. بیانی پر منطق و رسا داشت و جوانی عاقل و فهمیده بود. معلوم نبود که خدا چرا او را از ما و سپاه اسلام گرفت؟ شاید هم حکمتش این بود که خوب همه‌ی ما بود. در روایات داریم که رسول خدا (ص) می‌فرماید: خداوند در دوران صاحب‌الزمان (عج) نیکان امت را یکی‌یکی از زمین می‌چیند، به گونه‌ای که شما خرماهای خوب و رسیده را از طبق خرما برمی‌چینید. برادر باقری نیز از نیکان امت رسول‌الله (ص) بود.

اطلاق عنوان اطلاعات عملیات به جای رکن ۲ در سپاه

چهار ماه پس از آغاز جنگ در سال ۱۳۵۹ به ستاد عملیات جنوب در گلف اهواز که در آن زمان تشکیلات و اداره‌کننده جنگ در محورهای جنوب بود مامور شدم. در اهواز بود که با برادری لاغر و استخوانی که در کنار برادر رحیم صفوی بود، آشنا شدم. او برادر حسن مسئول اطلاعات نظامی در جبهه‌های جنوب بود و بر واحد اطلاعات نظامی یا به اصطلاح نظامی «رکن ۲» نامی تحت عنوان «اطلاعات عملیات» را انتخاب کرده بود و مبتکر این عنوان فقط خود او بود.

تشریح خصوصیات برادر باقری

در همان برخوردهای اولیه احساس کردم که وی فرد هوشیار و زرنگی است و اصلاً مشخصه‌ی این برادر عزیز هوشیاری فوق‌العاده و جنب و جوش وی بود. شاید در نگاه‌های اول و در زمانی که در جلسات و یا در جمعی حضور می‌یافت، تالب به سخن نمی‌گشود و با آن منطق رسا و گیرایش مطالبی را عنوان نمی‌کرد، کسی باور نمی‌کرد که این مومن خدا این قدر فهم داشته باشد! مخصوصاً در جمع برادران ارتشی که در قیافه‌ی آدم تازه وارد به دنبال نموده‌های دیگری هستند. هیچ نشانی از آنها در وی یافت نمی‌شد، منظور نشانه‌های ظاهری از جمله تظاهر، ریا و عطش سخن گفتن که بعضاً بی‌مورد باشد، نمودی از احساسات بیجا، با ولع حرف زدن و یا احياناً ظاهری شیک و شق و رق...

یک روز در اوایل جنگ به همراه فرمانده عملیاتش در جلسه‌ای که با حضور آقای خامنه‌ای (رئیس‌جمهور فعلی) در اهواز تشکیل شده بود، شرکت می‌کرد.

جلسه بافت مشترک ارتشی و سپاهی داشته است. معمولاً در ابتدای جلسات نظامی باید رکن دوم از آخرین وضعیت دشمن اطلاعاتی را ارائه بدهد، طبق معمول مسئول رکن دوم ارتش بلند

شده و مطالبی در مورد آخرین وضعیت دشمن بدون تحلیل و جمع‌بندی خدمت‌حاضرین در جلسه بیان می‌کند، بعد مسئولین جلسه قصد ادامه‌ی جلسه را پیدا می‌کنند که فرمانده عملیات سپاه می‌گوید «اجازه بدهید تا رکن دوم ما نیز در مورد وضعیت دشمن مطالبی را بگوید.» سپس برادر حسن برخاسته و با آن بیان رسا، شیوا و گیرایش نه تنها آخرین اطلاعات خام موجود از دشمن را مطرح می‌کند، بلکه ضمن جمع‌بندی و تحلیلی عمیق، حرکات احتمالی دشمن را در آینده‌ی نزدیک بیان می‌کند که مورد تحسین و تعجب برادران خصوصاً آقای خامنه‌ای قرار می‌گیرد. فرمانده عملیات سپاه در پایان می‌گوید: «نگفتم بگذارید رکن دوم ما نیز صحبت کند چون همیشه نیم ساعت از رکن ۲ها جلوتر است...»

برادر حسن مبتکر تشکیلات اطلاعات عملیات بود و سرانجام بر سر این کار و در حال شناسایی بود که در راه خدا جان باخت.

برادر باقری بعد از آنکه در یکی از اتاق‌های گلف (اهواز) با کمک چند نفر پاسدار تشکیلات کوچکی را سامان می‌دهد، سراغ محورهای عملیاتی مختلف رفته و بعد از مطالعه و بررسی کامل محور با تشخیص خودش مسئولی را برای آن تعیین می‌کند و با فهم و بیان رسایی که در وی وجود داشت، با توضیحات کاملی فرمانده عملیات محور مربوطه را نسبت به داشتن این واحد (اطلاعات عملیات) واقف کرده و با افزایش آگاهی‌های وی نسبت به این امر، ارتباط این واحد را با فرمانده محور و ستاد عملیات آن روز (روی اصول مشخصی که مورد توافق صورت می‌گرفت) روشن می‌کند. بعد از این که تقریباً تمامی محورهای جنوب (دزفول، شوش، محور الله‌اکبر واقع در شمال رودخانه کرخه، سوسنگرد، حمیدیه، دارخوین، آبادان و خرمشهر) را صاحب این واحد بسیار حیاتی کرد، ارتباط روزانه و بسیار فعالی بین گلف و محورهای عملیاتی به وجود آورد و از طریق اخذ کلیه‌ی اطلاعات دشمن که با زحمت و از خودگذشتگی برادران جان برکف سپاه و بسیج در محورهای مختلف و از راه‌های گوناگون و گاه بی‌نظیر و معجزه‌آسا کسب می‌شد و جمع‌بندی این اطلاعات زنده، تحلیلی مبتنی بر واقعیات را به فرمانده ارائه می‌داد که در طرح‌ریزهای عملیاتی و ارائه‌ی بهترین راه‌کارهای حمله، نقش بسیار مهمی را داشت. وی در پایان اکثر تحلیل‌های اطلاعاتی، حرکات احتمالی آینده‌ی دشمن را توضیح و تذکر می‌داد و به زمان و مکان این حرکات از طرف دشمن اشاره می‌کرد.

پیشگویی شهید باقری در مورد اقدامات دشمن

یک مورد تاریخی از تحلیل‌های برادر باقری که شاید در ذهن اکثر فرماندهان محورهای عملیاتی جنوب حک شده بود، در غرب سوسنگرد روی داد.

به یاد دارم که نیروهای دشمن بعثی تا دی ماه سال (۱۳۵۹ چهار ماه بعد از جنگ) در دو محور عملیاتی نسبت به هم الحاق نداشتند و همان طور که می‌دانید الحاق در بین نیروهای تک‌ور از محورهای مختلف و نزدیک به هم، به منظور جلوگیری از رخنه‌ی دشمن و احیانا قطع کردن عقبه‌ی نیروها و هم به منظور استفاده از توان یگان‌های همجوار و کمک به یکدیگر مهم و حیاتی است.

لشکر ۹ زرهی تقویت شده‌ی دشمن و لشکر ۵ مکانیزه در دو محور زیر با نیروهای اسلام می‌جنگیدند
محور الف : شیب جزابه، بستان، الله اکبر و ...
محور ب : طلائی، جفیر، هویزه، کرخه کور و ...
الحاقی بین نقاط مهم بستان و جفیر حاصل نشده بود و یگان‌های دشمن در این محدوده هیچ گونه ارتباطی با یکدیگر نداشتند.

برادر باقری بعد از حمله‌ی نیروهای اسلام در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۵ و عقب‌نشینی مجدد آنها که با ضد حمله‌ی سنگین دشمن در جنوب کرخه کور همراه بود، دست دشمن را خواند و به جرات مطرح کرد که در آینده‌ی نزدیک نیروهای دشمن با نصب پل‌های نظامی روی رودخانه‌های کرخه کور، نیسان و سابله ارتباط جفیر و بستان را برقرار خواهند کرد تا هم جناحین این نیروها را از خط حفظ کنند و هم بتوانند پشتیبانی‌های لازم را از داخل خاک ما (شرق هور الهویزه) از بستان به جفیر و یا بالعکس انجام دهند.

مدت زمان زیادی طول نکشید (کمتر از یک هفته) که دشمن الحاق را ابتدا با نصب پل‌های نظامی متعدد روی رودخانه‌های کرخه کور، نیسان و سابله انجام داد و بعد جاده‌ای بسیار عالی که یک سد خاکی در حاشیه‌ی شرقی این جاده به ارتفاع دو متر بود احداث کرد و یکی از مشکلات بزرگ جبهه‌ی غرب سوسنگرد را برای نیروهای خودی به وجود آورد. بعدها در عملیات طریق القدس قطع ارتباط شمالی و جنوبی این جبهه یکی از عمده‌ترین هدف‌های آن نبرد بزرگ به حساب می‌آمد که الحمدلله صورت گرفت.

تربیت نیروهای اطلاعاتی توسط برادر باقری

یکی از خصوصیات بارز برادر باقری ساختن و تربیت افراد بود. او همیشه متذکر می‌شد که باید کار را به برادران دیگر سپرد و خودش در این مهم از همه پیش قدم‌تر بود. با حوصله و دقت زیاد کار را به برادران تازه وارد محول کرده و بر کار آنها نظارت و پیگیری می‌کرد و بعد از گذشت هر ماه نتیجه‌ی کار و میزان رشد و کارایی فرد تازه وارد را در جمع بالاتری به بحث می‌گذاشت و مدام مثل استاد کار درس تجربی و عملی، نوع کار و حجم آن را افزایش می‌داد. برادری که زیر دست برادر حسن کار می‌کرد از پیشرفت کار خودش لذت برده و رشد می‌کرد.

برادر حسن به علت تیزبینی، محاسن فرد تازه وارد را بهتر از برادران دیگر درک می‌کرد براین اساس بخشی از کارها را به برادرانی که از آنها شناخت به دست آورده بود محول می‌کرد. برادران نیز در کنار ایشان و در متن عمل خیلی چیزها یاد می‌گرفتند. از نحوه‌ی برخوردش با افراد اخلاق، از نحوه‌ی برخوردش با حرکات دشمن علم شناسایی و اطلاعات، از نحوه‌ی برخوردش با فرمانده بالاتر اطاعت و از طرز بیان و ایراد سخن در محافل، جلسات و سخنرانی‌ها یاد می‌گرفتند که چگونه سخن بگویند و جمع بندی کرده و تحلیل ارائه دهند. از محول کردن کار و دادن مسئولیت به افراد زیردست اعتماد به نفس پیدا کرده و استعداد‌های ناشناخته خودشان را کشف می‌نمودند و می‌دانستند که تا چه حدی می‌توانند رشد پیدا کنند، آنان اراده پیدا می‌کردند که همچون او (برادر حسن) بشوند.

هر کس برادر حسن را در ماه‌های اول جنگ (سه تا شش ماهه‌ی اول سال) ۱۳۵۹ می‌دید، باور نمی‌کرد که در آینده‌ی نزدیک (کمتر از یک سال) به یکی از لایق‌ترین و باتدبیرترین فرماندهان نظامی در جنگ تبدیل بشود، ولی او خلوص داشت و لایق بود و خداوند هم بر او منت گذاشته و راه را به ایشان نشان داد، تا او لیاقت سرپرستی سربازان امام زمان (عج) را پیدا کند و چه فرمانده لایقی برای لشکر اسلام بود.

ماموریت یک ماهه‌ی شهید باقری در جبهه

برادر باقری مومنی بود که قدر خودش را می‌دانست. وقتی جنگ شروع شد او در تهران بود، ولی ماندن را جایز ندانست. به گفته‌ی خودش در ابتدا به او اجازه‌ی ماموریت نمی‌دادند و بعدها هم فقط برای یک ماه به وی اجازه دادند.

برادر حسن باقری با شوق به منطقه‌ی جنوب می‌آید و کمر همت می‌بندد که بماند و کار کند و به اهواز می‌آید و تمام رنج‌های اوایل جنگ بی‌توجهی‌ها، ناهماهنگی‌ها، نابسامانی‌ها، فشار کار

زیاد در زمانی که نیروهای کیفی و کمی به شدت کم بودند و هر فرد بایستی با کمترین امکانات کار ده ها نفر را انجام بدهد را به جان می‌خرد.

برادر باقری مثل صدها پاسدار صادق دیگر در منطقه‌ی جنوب ماند و جنگ با دشمن کافر را ادامه داد. خداوند نیز صداقت او و صدها پاسدار اسلام (که با دشمن درافتاده و به پای آن پیچیده بودند) را دید و با نزول نصرتش آن همه پیروزی را نصیب لشکریان اسلام کرد.

تربیت افراد و کادرسازی برای مسئولیت‌های جنگی

بسیار مایل هستم که در این باره مسایل بیش تری را بنویسم، ولی از آنجا که هیچ‌گاه قلم، زبان و بیان از ذکر زحمت‌ها، رنج‌ها و تلاش‌های شبانه‌روزی شهیدان بر نمی‌آید، بیان آن همه ایمان در کار نگارش لحظه‌ی لحظه‌ی عمر این عزیزان، خلوص، صداقت و معرفت آنها به خدا و اسلام امکان‌پذیر نیست.

در این مورد باید از برادران هم‌زم این شهید کمک گرفت تا تمام مطلبی را که در مورد خدمات بزرگ این برادر شهیدمان به یاد دارند، بنویسند. به هر حال برادر حسن در این گونه امور نیز بر دیگران سبقت می‌گرفت و نسبت به کادرسازی (شاید کادرسازی اصطلاح بهتری برای تیتیر مطلب فوق باشد) توجه زیادی نشان می‌داد و همانند یک مدیر کاردان خصوصیت آموزش‌دهی بالایی داشت و با سرعت و در همان برخوردهای اولیه و کوتاه مدت، افراد را شناسایی می‌کرد و استعداد بچه‌ها را سبک و سنگین می‌کرد و در نتیجه متناسب با اهلیت‌های بچه‌ها را پیدا می‌کرد و مسئولیتی متناسب به آنها می‌داد. اگر برادری نسبت به مسئولیت و یا کاری علاقه مند بود، ولی استعداد نداشت و در عمل مشخص می‌شد که بازدهی ندارد و معلوم می‌شد که اهل چنین کاری نیست، برادر شهید باقری بدون رودربایستی و ملاحظه این موضوع را با او در میان می‌گذاشت که فلانی این کار از شما بر نمی‌آید و با حوصله فراوان او را راهنمایی می‌کرد که با توجه به استعدادی که دارد، بهتر است در فلان امر فعالیت کند، چرا که علاقه به تنهایی برای انجام حسن وظیفه کافی نیست.

البته شیوه‌ای که برادر شهیدمان در پیش گرفته بود، شیوه‌ی کاملاً اسلامی و منطبق بر آیه‌ی شریفه‌ی قرآن کریم بود.

من در طول مدتی که با او بودم، ندیدم که نسبت به این امر خطایی از او سر بزند و خدای نکرده موجب رنجش کسی شود. وقتی بنا بود کسی با او کار کند، کاری برای وی در نظر می‌گرفت و بخشی از مسئولیت‌های میدان جنگ را به وی محول می‌کرد.

تا زمانی که از نزدیک با وی در تماس بود، ضمن نظارت بر کارش، او را تشویق و راهنمایی می‌کرد و به اصطلاح برای وی خط کاری مشخص می‌کرد. وی با حوصله به سخنان آنان درباره‌ی ماموریت‌های محوله‌ی نظامی گوش داده و نکات منفی ماموریت را متذکر شده و نکات مثبت را هم تقویت می‌کرد و فرد را به موقع تشویق می‌کرد، به این ترتیب دیده می‌شد افرادی که در جمع او کار می‌کنند ساخته می‌شوند و پس از گذشت زمانی دور از انتظار و خارج از زمان معمول کادر می‌شوند و می‌توانند مسئولیت قبول کنند. ما نیز در تقسیم کار قرارگاهی و ماموریت‌های نظامی روی این افراد (به عنوان کادر) حساب می‌کردیم که از برکت تلاش و تدبیر فرماندهی برادر باقری بود... درحقیقت تعداد زیادی از کادرهای جنوب و مخصوصاً مسئولین اطلاعات عملیات، (بعدها) طرح و عملیات و بعضاً فرماندهان از شاگردان این استاد شهید بودند. برادر حسن نه تنها یک فرمانده و استاد، بلکه یک رجل کهنه کار جنگ به حساب می‌آمد که در تمام ابعاد نظامی با تجربه و ماهر شده بود.

البته می‌توان به جرات گفت که برادر شهیدمان در کنار این شیوه (کادرسازی، تربیت افراد و ساختن افراد از لحاظ نظامی) اخلاق اسلامی را هم تعلیم می‌داد و افرادش از تک تک حرکات خدایی برادر حسن درس گرفته و از خلوص، صداقت، جسارت، شجاعت، حجب و حیا، گریه و زاری، نماز، احسان و... او رنگ می‌گرفتند. خصوصیات اخلاقی برادر باقری را باید در بحثی جداگانه مطرح کرد.

ایجاد واحد اطلاعات نظامی در سپاه

از مطلب فوق (ایجاد تشکیلات اطلاعات عملیات) نباید به سادگی گذشت. برادر شهیدمان نه تنها این واحد را در قرارگاه جنوب به وجود آورد، بلکه بعدها این واحد نظامی را در تمام سپاه زنده کرد.

برادر حسن، صغری و کبرای این واحد نظامی را به تنهایی چید و بنای اصلی این واحد را در عمل و تجربه که بالاتر از تئوری و علم درسی بود ایجاد کرد و در این کار از کتاب‌های نظامی استفاده نکرد، چرا که چنین کتاب‌هایی در ابتدای جنگ (با آن همه ناهماهنگی و بی‌توجهی به نظریات برادران سپاهی) در دسترس وی نبود. برادر حسن بدون راهنمایی نسبت به این امر همت گماشت. به یاد دارم که در مورد تشکیل واحدی به نام طرح و عملیات بسیاری از برادران مسئول نظامی و غیر نظامی راهنمایی کردند. آنها زحمت کشیده و کلاس‌های آموزشی

تشکیل دادند تا چند نفر معدود را بعد از گذراندن دوره‌های تئوری آموزش بدهند، آقای خامنه‌ای و سرهنگ صیاد شیرازی هم بودند و ... ولی برای ایجاد این واحد نظامی که ضرورتش در جنگ به شدت احساس می‌شد.

برادر حسن خود شخصا اقدام کرد و از استعداد خدایی و ذهن باز، همچنین تحرک جسمی زیادی که داشت، مایه گرفت و این تشکیلات را ایجاد کرد و برای این کار ابتدا از خودش شروع کرد. وی اطاق کوچکی را با ایجاد یک دیوار فیبری به دو قسمت تقسیم کرده بود. (نیمی از اطاق مخصوص کار و فعالیت نظامی و قسمت دوم محل استراحت و آسایش خودش و نیروهای واحد که علیرغم گذشت چندین ماه از جنگ به ندرت از دو نفر تجاوز می‌کردند، بود) همزمان که وارد اطاق او می‌شدی، در هر دو قسمت اطاق شاهد فعالیت سخت خودش و نیروهایش بودی. آدم انتظار داشت که با یک تشکیلات اداری و افراد اداری برخورد کند، ولی این طور نبود. برادر حسن اکثر از محورهای عملیاتی با سر و رویی خاکی، همراه با اطلاعاتی ذی‌قیمت که یک فرمانده نظامی و طراح عملیات برای آنها ارزش فراوانی قائل بود، باز می‌گشت.

شهید حسن باقری چشم فرماندهی سپاه در میدان جنگ

برادر شهیدمان با این کارش خدمت بزرگی به جنگ کرد و چشمان فرماندهان و مخصوصا مسئول طرح و عملیات منطقه ۸ آن زمان (که فرمانده عملیات جنوب نیز بود) و برادر شهید بزرگوارمان یوسف کلاهدوز (قائم مقام وقت فرمانده سپاه) را باز کرد. یک کلام این که برادر حسن چشم فرماندهی سپاه در میدان جنگ بود.

ضعف شدید اطلاعات در اوایل جنگ

قبل از ایجاد این واحد کوچک نظامی در جنوب، اطلاعات جسته و گریخته‌ای از دشمن و بدون جمع‌بندی از هر کدام از محورهای عملیاتی به دست فرماندهی می‌رسید، به همین خاطر نمی‌شد روی این اطلاعات پراکنده و بعضا مرده (اطلاعات به دست آمده از دشمن که قدیمی و مدت‌دار بودند) حساب باز کرد و یا تصمیمی گرفت. در طرح ریزی‌ها نیز همیشه یک پای جنگ می‌لنگید. در اوایل جنگ بعضی از فرماندهان نظامی (از بنی صدر ملعون و پخمه گرفته تا بعضی از فرماندهان نظامی اطراف وی) جداً نسبت به دشمن اطلاعات ضعیفی داشتند و جمع‌بندی دقیقی از نیروهای موجود دشمن در خط، احتیاط آنها و حتی وضعیت زمین خودی نداشتند و مغرورانه با ارائه‌ی راه کارهای شناخته شده روی محورهای عملیاتی مشخص (که

دشمن محتمل ترین راه کار ما را بررسی می‌کرد) حمله می‌کردند. ما دیدیم که از سه حمله‌ی منظم و بزرگ در جنوب بهره‌ای نبردیم. بخش عظیمی از عیوب و نقایص این طرح‌ها را باید در نداشتن اطلاعات درستی از زمین و دشمن جست و جو کرد.

برادر باقری با این کار توانست ضعف اطلاعات زمین و دشمن را حل کند، یکی از ارکان مهم جنگ (رکن ۲) را در سپاه پاسداران و نیروهای بسیج مردمی پایه‌ریزی کند که مثل بازویی پرتوان در خدمت فرماندهان قرار گرفت و باعث شد که امور شناسایی و جمع‌آوری اطلاعات به عنوان یکی از نقاط قوت نیروهای خودی و رزمندگان اسلام به حساب بیاید. بارها و بارها دشمن بعضی کافر روی این مسئله انگشت گذاشت و در تحلیل‌ها و بررسی‌ها علل شکست خودش، مخصوصا در نبردهای بزرگ چهارگانه (ثامن الاثمه (ع)، طریق القدس، فتح المبین و طریق القدس یا بیت المقدس) به نقطه‌ی قوت ما اشاره کرد و در یک جزوه به تاریخ ... به شماره ... اعتراف کرد که:

طرح ریزی‌های دقیق مبتنی بر اطلاعات دقیق است و هر چه اطلاعات اخذ شده از زمین و نحوه آرایش دشمن بهتر باشد و جمع‌بندی شود، می‌توان طرح بهتری ریخت و راه کارهای عملی‌تر و منطقی‌تری ارائه داد. در این رابطه باید انصاف داشته و اعتراف کنیم که با خط‌مشی‌ای که برادر باقری در امر شناسایی در واحدهای اطلاعات عملیات، محورهای عملیاتی و یگان‌ها ایجاد کرده بود، نیروها تشویق می‌شدند که دنبال راه کارهای ابتکاری و غیرمعمولی بگردند. نیروها شب و روز در جلو و جناحین خطوط دشمن و گاه به یاری خداوند و با ایثار و از جان گذشتگی در پشت خطوط دشمن تلاش کرده و زحمت می‌کشیدند و رنج‌های طاقت‌فرسایی را برای پیدا کردن بهترین راه کار عملی در زمین و به دست آوردن نقطه‌ی ضعیف آرایشی دشمن متحمل می‌شدند. لطف خداوند هم شامل حال آنها می‌شد و مزد تشنگی و گرسنگی سه روزه و گاه یک هفته‌ای جوانان شجاع و مومنی را که جان خود را در کف می‌نهادند و در تمام طول مدت شناسایی و کسب اطلاعات از دشمن و زمین لحظه به لحظه تا چند قدمی مرگ پیش می‌رفتند را می‌داد و در بازگشت، این برادران خسته (که انگار چلانده شده بودند) بودند که نور امید و فرج از آنها دمیده می‌شد و در طرح عملیاتی گشایش خداوندی نازل می‌گشت و راه برای حمله‌ی نیروهای اسلام پیدا می‌شد.

پیدا کردن راه کارهای عملیات

طرح‌های کاغذی که روی نقشه‌های بدون اطلاعات از زمین

و یا با استفاده از اطلاعات قدیمی و بدون توجه به تغییرات چندین ساله زمین ریخته شده بودند، زیر و رو می شدند. به حق باید پیدا شدن راه کارهای عملی در عملیات های ثامن الائمه (ع)، طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس را در ابتدا مدیون زحمت های برادر حسن که مبتکر این راه (شناسایی) بود و سپس نیروهایی که رنج چندین روزه را در کمال سختی، اضطراب، گرسنگی و تشنگی به جان می خریدند و با ارائه ی اطلاعات به فرمانده، این امکان را می دادند که انعطاف به خرج داده و دگرگونی اساسی در طرح عملیاتی ایجاد کند و بهترین راه کار عملی را در دستور کار نیروهای عمل کننده بگنجانند، بدانیم.

ارائه ی راه کار عملیات طریق القدس

راه کاری که در عملیات طریق القدس مورد استفاده ی نیروهای رزمنده قرار گرفت و دشمن در شمال رودخانه کرخه محاصره شده و ۱۰۰٪ منهدم شد صرفا از فکر برادر شهیدمان (باقری) سرچشمه می گرفت و او بود که این راه کار را ابتدا به گروه های شناسایی لشکر ۱۴ امام حسین (ع) و منطقه ۴ گوشزد کرد و خودش نیز چندین بار مسیر را با پای پیاده طی کرد و در طول مدت شناسایی نیز مرتبا پیشرفت کار روزانه را شخصا بررسی کرد و راهنمایی های لازم را انجام داد. بعد از گذشت مدتی کار به نحو احسن نتیجه داد و راه نمایان گشت. او پیدا شدن این راه کارها را فرج خداوند می دانست. بعد از آن برادر شهیدمان در اولین جلسه ی بحث مانور راه کار پیدا شده را که در نگاه اول به دلیل مشکلات زیاد و غیر معمولی بودنش، پذیرفتنش سخت بود مطرح کرد و نسبت به استفاده از آن راه کار اصرار ورزید، ولی تنی چند از فرماندهان و برادران ارتش نمی پذیرفتند و یا به سختی قبول می کردند. مثلا پذیرش آن برای یکی از فرماندهان تیپ های زرهی آن محور سخت بود. وی با ناامیدی و حالتی مشکوک به راه کار پیشنهادی برادر باقری گوش داد و در پایان جلسه و در جمعی کوچک تر که برادر باقری و آن فرمانده تیپ زرهی که بایستی یگان زرهیش را در آن عملیات و در آن محور شرکت می داد و خودش مدت زمان زیادی بحث کرد تا مطلب به ایشان تفهیم شد و او افکارش را تا حدی از ناامیدی خارج کرد، بالاخره قرار شد که صبح فردا به همراه برادر شهیدمان، فرمانده تیپ و فرمانده رده ی بالاتر (لشکر) به مسیری که شناسایی شده بود، رفته و پس از دیدن زمین از نزدیک قضاوت کنند، همین طور نیز شد و فردا صبح زود محور و مسیر مربوطه از نزدیک مورد شناسایی قرار گرفت و تا حدی ابهامات برطرف شد. برادر باقری

مرتبا با لحنی آمیخته بر واقعیات، توکل بر خدا و با روحیه ای امیدوار کننده تشویق می کرد و بر استفاده از راه کار پیشنهادیش که نتیجه ی زحمات شبانه روزی برادران پاسدار جان بر کف بود اصرار می ورزید و بالاخره توانست استفاده از آن را به همه بقبولاند.

در همین رابطه هم به جاست به حادثه ای که اتفاق افتاد و خداوند در حق سربازانش رحم کرد و حیات دوباره به یک نفر از برادران ایثارگر داد، اشاره کنیم

در این شناسایی یکی از برادران شجاع بسیجی در پشت خطوط دشمن روی میدان مین می رود و به شدت مجروح می شود و دو برادر دیگر شهید می شوند. دشمن بلافاصله با صدای انفجار مین محل مشکوک را به گلوله و رگبار می بندد و برادری که به شدت مجروح می شود با توکل به قوه ی ایمان، با سختی و جسارت فوق العاده در حالی که خون از بدنش می ریزد هیکل خودش را در تاریکی روی زمین می کشد و با روشن شدن هوا مسافت قابل ملاحظه ای از نقطه ی حادثه دور می شود. صبح وقتی دشمن محل را بازدید می کند تنها جسد دو شهید را پیدا می کند. برادر مجروح مان به خاطر اسیر نشدن در دست دشمن و لو ندادن اطلاعات، خود را از دید دشمن دور می کند. این حادثه چهار روز قبل از حمله (یعنی درست در روز سوم آذرماه ۱۳۶۰) صورت می گیرد و حمله در روز هفت آذرماه شروع می شود و نیروهای عمل کننده صبح با بدن خونین و مجروح این برادر که رمقی در بدن نداشت، روبه رو می شوند. وی به سرعت به پشت جبهه منتقل می شود و نجات می یابد.

باید این مطلب را در تاریخ جنگ نوشت که راه کاری که نیروها در عملیات طریق القدس از آن استفاده کرده و دشمن را به طور کامل محاصره کردند و حتی از ۱۰ کیلومتری غرب قرارگاه فرماندهی تیپ دشمن سر درآوردند و تنها فرمانده تیپ توانست فرار کند و دشمن به طور کامل نابود شد و یک گردان کامل توپخانه ۱۵۲ میلی متری سالم به دست رزمندگان اسلام افتاد، راه کاری نبود که متخصصین دور از عمل ارائه دهند، بلکه راه کاری ابتکاری بود وقتی سرهنگ زرهی ستاد بهرامی، فرمانده تیپ ۳ لشکر ۹۲ و از استادان دانشگاه نظامی با طرح سوال دنبال گره مواصلاتی دشمن می گشت از برادر باقری سوال کرد که ما باید ببینیم گره مواصلاتی دشمن کجاست تا بتوانیم راه کارمان را بهتر انتخاب کنیم؟ برادر باقری گفت که گره های مواصلاتی شیب و چزابه هستند و شما با استفاده از این راه کار این گره ها را فلج

خواهید کرد. بالاخره فردا صبح قبل از طلوع آفتاب خودم و برادر باقری به همراه سرهنگ زرهی ستاد ... فرمانده لشکر ۹۲ به منطقه شناسایی شده رفتیم و از نزدیک برادرمان نیکی دید و قبول کرد. البته آقای بهرامی همراه ما نیامد). از استادان و مربیان آموزشی دانشگاه جنگ بود و به نخواندن درس این گونه راه کارها را قبول نداشت و تا به اصرار برادر شهیدمان به منطقه نرفت و از نزدیک ندید، باور نکرد. درس خوانده‌ای که روحیه و توان شکستن قواره‌های نظامی کلاس را نداشته باشد و تماما در جستجوی راه کاری باشد که در کتب هر کلاس درس خوانده و یاد گرفته و بخواهد در میدان جنگ و صحنه‌ی عمل نیز ذهنی برخورد کرده و فقط از اندوخته‌های درسی بدون استفاده از خلاقیت‌ها و ابتکارها بهره بگیرد و راه کار ارائه دهد، قطعاً با شکست مواجه خواهد شد چرا که دشمن نیز آن درس‌ها را خوانده و محتمل‌ترین و شناخته شده‌ترین راه کار را شناسایی نموده و پاتک‌هایش را از قبل آماده کرده است و با شروع عملیات از طرف ما عکس‌العمل شدید نشان خواهد داد.

به دست آوردن مدارکی از دشمن در عملیات طریق القدس
بعد از ترجمه‌ی مدارک به دست آمده از دشمن در عملیات طریق القدس، معلوم شد که دشمن تمام راه کارهای احتمالی را بررسی کرده و ضمن پیش‌بینی مقاصد تعرضی ما، نحوه‌ی نبرد خودش را نسبت به کلیه‌ی تهدیدهای احتمالی ما طرح‌ریزی کرده و برای هر قسمت از یگان‌هایش دستور عملیاتی صادر کرده است و تنها همان راه کار که مورد استفاده‌ی نیروهای خودی قرار گرفت، بررسی نشده است که همان راه کار نیز دشمن را نابود کرد.
«الذین جاهدو فینا لنهیدنهم سلبنا»

فرج خداوند، گشایش رب‌العالمین، نصر و بالاخره برکت خداوند از حرکت و تلاش ما و زحمت صادقانه رزمندگانی است که در قبال انجام ماموریت جان را بر کف می‌گذارند. کسی که جان را بر کف گذاشته و بی‌باکانه و جسورانه دنبال راه کار می‌گردد چون در سایه‌ی ایمان به خدا ترسی وجود ندارد، خداوند بر بنده و سربازش رحم می‌کند و راه کار را به او نشان می‌دهد.

باید به این برادران عزیز که در کلاس‌های دانشکده درس خوانده‌اند، برادرانه تذکر داده شود که تخصص داشتن و متخصص شدن سه مرحله دارد:

۱- متخصص در درس دادن

۲- متخصص در تمرین و مانور

۳- متخصص در عمل

حالت سوم شعار بردار نیست، کسب تجربه در میدان جنگ، دست و پنجه نرم کردن با سختی‌ها، صدها مشکل را به جان خریدن و روبرو شدن با ده‌ها مسئله‌ی عجیب و غریب است که هیچ کدامش در کلاس‌های درس وجود ندارد و در صحنه‌های نمایشی مانور نمی‌توان آن را پیاده کرد. ما نباید تجربه را در صحنه‌های عملی مجدداً بیاموزیم که تجربه را تجربه کردن خطاست و دشمن هم می‌داند، پس باید مرتباً به دنبال ابتکارات عملی بود و ...

ارائه‌ی راه کار محور شمالی حمله‌ی ثامن الائمه (ع)

در محور شمالی (محور دارخوین) عملیات ثامن‌الائمه (ع) نیز با راهنمایی‌های برادر حسن، بهترین راه کار حمله به نیروهای مزدور عراقی پیدا شد. از این محور نه تنها تیپ ۸ مکانیزه تقویت شد و لشکر ۳ زرهی عراق به طور کامل محاصره و منهدم شد، بلکه با استفاده از موفقیت نیروهای محور دارخوین که قسمت فرماندهی برادر باقری بودند کمک زیاد و دور از انتظاری به دو محور جنوبی (محورهای ایستگاه ۷ و فیاضیه) شد و نیروهای تحت فرماندهی ایشان با عبور از محور دارخوین و پس از عبور از پل مارد و انهدام پل قصبه، به سمت جنوب سرازیر شدند و پیشروی را تا رسیدن به پل حفار ادامه داده و با نیروهای محورهای جنوبی الحاق حاصل کردند.

موفقیت نیروهای محور شمالی

موفقیت حاصله در محور دارخوین و استفاده‌ی سریع از آن نیز نتیجه تلاش برادر حسن باقری بود که با دست یافتن به نقطه ضعف دشمن و آماده کردن زمین خودی برای حمله، از محور شناسایی شده‌ای که دشمن از آن غافل بود و حتی تصورش را نیز نمی‌کرد که نیروی قابل توجهی از آن محور حمله‌ور شوند؛ باعث تسریع در سقوط پل حفار که از هدف‌های نیروهای محور جنوبی بود، شد و عقبه‌های دشمن در شرق کارون که متکی بر دو پل نظامی بود به دست رزمندگان اسلام افتاد و دشمن منهدم شد.

تشریح نقش شهید باقری در عملیات فتح‌المبین به

خصوص در محورهای نصر و فتح

همان طور که اطلاع داریم در این نبرد بزرگ نیز تصرف تنگه رقابیه و سقوط ارتفاعات ابوصلبی خات (رادار) باعث انهدام و به اسارت درآمدن لشکر ۱ مکانیزه تقویت شده با چهار تیپ زیر امرش شد که موفقیت حاصله در این دو محور (قرارگاه‌های نصر و فتح) را باید نتیجه‌ی اطلاعات دقیقی دانست که از وضعیت زمین و آرایش دشمن ارائه شده بود. این اطلاعات بستگی کاملی

به شناسایی‌های دقیقی داشت که زیر نظر برادر باقری شروع شد و ادامه پیدا کرد و روزانه بررسی شد و راهنمایی لازم انجام گرفت تا به نتیجه رسید. ۳/۲ عملیات از هر لحاظ (وسعت، میزان انهدام و تعداد اسیران) محدود به این دو محور بود.

هدایت عملیات فرماندهی کل قوا توسط شهید باقری بعد از جراحت برادر رحیم صفوی

برادر باقری با استعداد ذاتی و خدایش قدرت رشد در بسیاری از زمینه‌ها و تقبل بسیاری از مسئولیت‌ها را داشت. با گذشت یکی، دو ماه از شروع جنگ که چشمش در جبهه‌های جنگ جنوب باز شد، مستعد پذیرش مهمترین مسئولیت جنگ یعنی فرماندهی بود و در همان عملیات‌های اولیه قدرت پذیرفتن هدایت‌گری را داشت. برادر شهیدمان پس از گذشت ۹ ماه از شروع جنگ در عملیات فرماندهی کل قوا (خردادماه سال ۱۳۶۰)، رده‌ی فرماندهی هدایت عملیات را بعد از مجروح شدن فرمانده عملیات (برادر عزیزمان رحیم صفوی) به عهده گرفت.

صبح روز عملیات برادر رحیم به دنبال نیروها جلو رفت، چون پیشروی عملیات بیش از حد تعیین شده صورت گرفته بود و وضع خوبی نداشت. ساعت ده و نیم صبح بود که خبر دادند از ناحیه‌ی سر مجروح شده است.

برادر رحیم دستور داده بود که من به جای ایشان به خط بروم، آماده حرکت بودم که برادر رحیم را روی برانکارد دیدم. از آن لحظه به بعد برادر حسن باقری شخصا هدایت عملیات را به عهده گرفت و تقریباً در طول سه روز بدون وقفه این کار را انجام داد و با بی‌خوابی، غذای مختصر و بعضاً با حضور در خط اول معاون بسیار فعالی برای برادر رحیم که در آن روزها فرماندهی عملیات جنوب را به عهده داشت بود.

بعد از این عملیات بود که برادر باقری درخشید و همان گونه که انتظار می‌رفت نشان داد که فرماندهی لایق و کاردان است.

فرماندهی محور شمالی (دارخوین) عملیات ثامن الائمه (ع)

در عملیات بزرگ ثامن الائمه (ع) فرماندهی نیروهای تک‌ور از محور دارخوین به عهده‌ی وی بود. در این عملیات جمعا یک لشکر پیاده‌از ارتش و یک لشکر پیاده‌از سپاه شرکت داشتند. برادر کلاهدوز در کنار فرماندهی لشکر ارتش، در قرارگاه تاکتیکی حضور داشت. سه محور عمده‌ی عملیات عبارت بودند از: دارخوین، فیاضیه و ایستگاه ۷ که هر کدام از ما (برادران حسن، رحیم و خودم) به ترتیب مسئول یکی از محورها شدیم. همان طور که از قبل مشخص شده بود محور دارخوین مهم‌ترین و

فعال‌ترین محور بود که برادر باقری با کمال میل این مأموریت را پذیرفت.

اقدامات شهید باقری قبل از عملیات ثامن الائمه (ع)

وی یک هفته قبل از شروع عملیات به آنجا رفت و همه چیز را از جزئیات گرفته تا کلیات (به اصطلاح) چک کرد و برای گردان‌ها با لحنی جذاب، شیرفهم و تحلیلی سخنرانی نمود. وی شخصا برای تمام فرمانده گردان‌ها و گروهان‌ها کالک عملیاتی تهیه کرده بود. برادر حسن با تحرک جسمی زیادی که داشت و با جنب و جوش تمام، ضمن سرکشی به قسمت‌ها، به نحو احسن عملیات را آماده عمل می‌کرد.

ضمناً از خصوصیات بارز برادر باقری حضور در محورهای شناسایی بود که نسبت به این کار بهای زیادی قائل بود. در عملیات ثامن الائمه (ع) نیز چندین بار به همراه گروه‌های شناسایی تا چند قدمی خطوط مقدم دشمن پیش رفت و از نزدیک نظارت کرد تا مطمئن شد که نیروها قادرند از محورهای حساب شده‌ای برای حمله به دشمن عبور کنند. با دست زدن به این گونه اقدامات جان عزیزش همیشه در معرض شهادت بود، اما از خصوصیات برادر باقری بود که انجام این گونه اقدامات را برای فرماندهی لازم می‌دانست و به حق کار صحیحی بود. این کارش باعث شد که هدایت عملیات را در نبرد ثامن الائمه (ع) از محور دارخوین به نحو احسن انجام دهد، چرا که جزئیات مانور و راه کارهای گردان‌ها و حتی گروهان‌ها را نیز می‌دانست و در شب عملیات با تسلطی که داشت به فرمانده گردان‌ها و حتی گروهان‌ها فرمان می‌داد. در هر کجا اگر در محوری مشکلی بروز می‌کرد و عملیات لحظه‌ای متوقف می‌شد، با تسلطی که بر زمین، آرایش یگان‌های دشمن، احتیاط‌های دشمن و ... داشت راهنمایی می‌کرد، تذکر می‌داد، ترغیب و تشویق می‌کرد و لحظه‌ای از هدایت باز نمی‌ماند.

تشریح طرح آتش زدن نفت در رودخانه کارون

در شب عملیات ثامن الائمه (ع) حادثه‌ای معجزه‌آسا اتفاق افتاد، به این ترتیب که رزمندگان اسلام طرح آتش زدن رودخانه کارون را طرح ریزی کرده بودند، به این ترتیب مقدار زیادی نفت را از طریق لوله به حاشیه شرقی کارون هدایت کرده و کانالی نیز به طول ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر تا ساحل رودخانه کارون احداث نموده بودند. آنها با هدایت نفت به داخل کانال منتظر می‌شوند تا نفت رودخانه را به اندازه کافی آغشته کند تا در پشت تور به آتش کشیده شود. ناگهان در حین روان بودن نفت در داخل کانال توپ دشمن

به کانال می خورد و با انفجار گلوله، نفت آتش می گیرد و در نتیجه قبل از هر گونه اقدامی برای آتش زدن و هدایت آن از رودخانه به سمت عراقی ها، کنترل آتش از دست نیروها خارج می شود و دود حاصله از آتش اطراف قرارگاه فرماندهی تیپ ۳ لشکر ۷۷ را فرا می گیرد (قرارگاه فرماندهی ارتش کمی عقب تر و در محل امن تری بود). دود آنچنان زیاد می شود که کلیه پرسنل قرارگاه ارتش دچار حالت خفگی می شوند و اجباراً از قرارگاه فرار کرده و به سنگر محقر برادر باقری که کمی جلوتر بود پناه می برند. دود همچنان زیادتر شده و کم کم به طرف قرارگاه فرماندهی سپاه می آید. با این وضع فرماندهان ارتشی و پرسنل همراه را دوباره ترس فرا می گیرد و نیروهای سپاه نیز مضطرب می شوند که خدایا الان چه می شود؟ اگر سنگرهای سپاهی ها نیز آتش بگیرد، چه کسی عملیات را هدایت می کند؟ همه چیز به هم خواهد خورد و نمی توان به نیروهایی که زیر آتش دشمن هستند هیچ گونه کمکی (آتش، مهمات و پشتیبانی های لازم) رساند. ولی ناگهان رحمت خداوند نازل می شود «الحمد لله الذی نشر الريح برحمته» بادی شروع به وزیدن می کند و دودی را که تا چند متری سنگرها پیش آمده بود بالا می برد و فضا کاملاً پاک می شود. برادر باقری خطاب به فرمانده تیپ ارتش می گوید: بیرون بیا، ببین و عبرت بگیر تا بعداً کسی نگوید که خداوند کمک نکرد، این معجزه است!

فردای روز عملیات با کمکی که نیروهای تحت امر برادر باقری (نیروهای دارخوین شامل تیپ ۱۴ امام حسین (ع) و تیپ ۳ لشکر) ۷۷ به محورهای فیاضیه تحت فرماندهی برادر رحیم و ایستگاه (۷ به فرماندهی خودم) در جنوب منطقه ی عملیاتی کردند، پل حفار نمی دانم پل حفار سمت فیاضیه بود یا قصبه خیلی سریع تر از آنچه انتظار می رفت سقوط نمود و دشمن به طور کامل نابود شد. ساعت ده و نیم صبح بود که همدیگر را در کنار کارون دیدیم. برادر باقری را در حالی که فانسقه ای به کمر بسته و با تجهیزاتی که به همراه داشت سر و وضعی کاملاً جنگی پیدا کرده بود دیدم، سپس برادران رحیم و باقری و تنی چند از نیروها (که در ۵۰۰ متری حاشیه کارون بودند) به جلو رفتند تا وضعیت پل حفار را از نزدیک ببینند. هنوز کسی از ماشین پیاده نشده بود که گلوله ای در کنار ماشین منفجر شد و بدن سه برادر تکه تکه شد و شهید شدند، ولی برادران رحیم و باقری به طرز معجزه آسان نجات یافتند.

تصادف ماشین شهید باقری و جراحت ایشان

در آنجا نیز معاونت فرماندهی این عملیات به عهده ی برادر باقری بود. ظاهراً سه روز از شروع عملیات گذشته بود که به دلیل نگرانی از وضعیت جنگ و آرایش برادران در جنوب رودخانه سابله، یک شب برادر باقری ماموریت یافت که با تغییرات اساسی در شکل خطوط تهاجمی تعجیلی آنها را ترمیم و تثبیت کند تا مراحل دوم و سوم عملیات در روزهای آینده شروع شود.

چون در این عملیات برادر رحیم از طرف فرماندهی کل ماموریت یافت جبهه شمالی عملیات را فرماندهی کند و برای اجرای این مهم به شمال رودخانه کرخه رفت، در نتیجه خودم و برادر باقری تمام فعالیت را صرف جبهه جنوبی کردیم. در آن شب هنوز نیم ساعتی از شروع عملیات نگذشته بود که از طریق بی سیم نیروها تقاضای آمبولانس کردند و من تعجب کردم، چون وضعیت آن شب کاملاً آرام بود، ضمناً تقاضا کننده برای رسیدن آمبولانس تعجیل داشت، لذا مشکوک شدم و ناخودآگاه اضطرابی سراسر وجودم را گرفت، با اصرار علت را جویا شدم که گفتند مجروح برادر حسن است. در آن شب سخت تکان خوردم و همانجا به گریه افتادم.

در حالی که اشک چشمانم را پر کرده بود سریع پتو و یک ماشین وانت بار (آمبولانس در دسترس نبود) را به خط فرستادم. بعداً فهمیدم که برادر حسن تصادف کرده و از ناحیه ی سر مجروح شده است که الحمد لله حالش خوب است، ولی در طول مدتی که نتوانستم اطلاع دقیقی از وی به دست بیاورم مرتباً مضطرب و نگران بودم، نگران از اینکه اگر خدای نکرده ... سرانجام با فرصتی که دست داد روانه شهر اهواز شدم و تلفنی با او صحبت کردم. او گفت: «الحمد لله من مدام به فکر شما بودم.» با بی تابی گفتم: «اگر وضعیت طوری است که می توانی خوابیده هم به من کمک کنی بیا» زودتر بیا و او آمد. هنوز پیشانی ش زخمی بود و درد داشت و پزشک به او اجازه نمی داد، ولی با این اوضاع تا پایان عملیات طریق القدس حضور داشت.

تشریح نحوه ی فرماندهی قرارگاه نصر در عملیات ها

در این عملیات برادر شهیدمان فرماندهی قرارگاه نصر را به عهده داشت که نیروهای تحت فرمانش دو تیپ پیاده سپاهی بودند. هدف هایی که بایستی توسط این نیروها تامین می شدند ارتفاعات علی گره زد، گشودن محور اصلی یعنی جاده آسفالت، جسر نادری، دهلان و سقوط تپه های کوت گاپون بودند. در طرح ریزی مانور عملیات گسترده ی فتح المبین تصرف ارتفاعات ابوصلی خات (رادار) از طرف رودخانه کرخه مشکل به نظر

می‌رسید و از طرفی پیش‌بینی می‌شد که بتوان از نیروهای تحت فرمان قرارگاه نصر بهترین بهره‌گیری را برای استفاده از موفقیت نمود و حتی می‌توان در سقوط ارتفاعات ابوصلبی خات از سمت قرارگاه نصر (سمت شمال) تسهیلاتی ایجاد کرد. در نتیجه به دلیل اهمیت محور عملیاتی قرارگاه نصر، فعال‌تر برخورد کردن این محور در مقایسه با سایر محورهای عملیاتی و تداوم عملیات از سوی این محور، به تدبیر فرماندهی کل سپاه فردی که صلاحیت و لیاقت فرماندهی آنجا را داشته باشد برادر شهیدمان حسن باقری بود. در اثنای عملیات نیز همان‌گونه که انتظار می‌رفت و تفکر اجازه می‌داد دیدیم که چنین شد و حساس‌ترین، مهم‌ترین و عالی‌ترین محور عملیاتی پیشروی از سمت قرارگاه نصر بود. الحمدلله نصرت خداوند از قرارگاه نصر بر تمام محورهای عملیاتی نازل شد. اصلاً انتخاب نام قرارگاه (نصر) به همین خاطر بود، چرا که قبل از عملیات گفته شد که ان‌شاءالله قرارگاه نصر یاری خودش را خواهد کرد و چه خوب فرماندهی در راس این قرارگاه فرمان می‌راند و دستور می‌داد و هدایت می‌کرد. در مرحله‌ی اول عملیات کاملاً به هدف‌های تعیین شده دست یافتیم. در مرحله‌ی دوم به دستور فرماندهی کل نزد برادر باقری رفتیم. با کمک بهترین عناصر طرح و عملیات و اطلاعات عملیات قرارگاه خودش و تیپ‌های عمل‌کننده شناسایی سریعی از جناح لشکر ۱ مکانیزه به‌عمل آوردند. در نتیجه‌ی این شناسایی‌ها بود که نور امید و فرج در دل فرماندهان ایجاد شد و فرماندهی کل با انعطاف سریعی که در طرح عملیات ایجاد کرد، دستور ادامه‌ی عملیات از سمت قرارگاه نصر را داد و بدین وسیله ارتفاعات رادار سقوط کردند. شب عملیات نزد او بودم. ساعت هشت به همراه نیروهای عمل‌کننده به ارتفاعات رادار رفتیم. او از داخل ماشین و با همراهی عناصر قرارگاهش هدایت را به صورت سیار انجام می‌داد و بدین‌گونه بود که برادر شهیدمان یکبار دیگر برای اسلام و لشکریان اسلام عزت آورد.

در عملیات بیت‌المقدس همچنان فرماندهی قرارگاه نصر به عهده‌ی وی بود، با این تفاوت که یک تیپ به نیروهای تحت فرمانش اضافه شده بود. هدف قرارگاه نصر تصرف وتامین شهر خرمشهر بود. برادر باقری هدایت مرحله‌ی اول را با موفقیت انجام داد و در مرحله‌ی دوم نیز سخت‌ترین لحظات عمرش را گذراند. به قول برادر باقری، اگر زمین دهان باز می‌کرد در آن فرو می‌رفت.

یگانی از نیروهای تحت فرماندهی‌اش که عملیات را از جاده

آسفالت اهواز - خرمشهر به سمت مرز ادامه می‌داد، در پیشروی جناح نیروهای عمل‌کننده در خطر تهاجم دوتیپ زرهی و یک تیپ مکانیزه افتاد و صحنه‌ی عمل به‌گونه‌ای سخت شد که نیروهای پیاده با انبوهی از تانک و نفربر درگیر شدند و همه‌ی عناصر تک‌ور مجبور به دفع این خطر شدند و فرمانده گردان‌ها و تیپ‌ها به خاطر عظمت اسلام شخصاً آرپی جی برداشته و به جنگ تانک‌ها رفتند. فرمانده گردان‌ها و تیپ‌ها تماس گرفتند و گزارش فشاری را که لحظه به لحظه بیشتر می‌شد به فرماندهان لشکرشان دادند و بعد نیز مستقیماً با برادر باقری تماس گرفتند و کسب تکلیف کردند ... برادر باقری با صلابت تمام دستور مقاومت داد و به فرمانده گردان‌ها تکلیف کرد که شخصاً بجنگند، البته در پایان، نصر و پیروزی نصیب لشکریان اسلام و ذلت و خواری متوجه دشمن شد. در این بین دو تن از فرمانده گردان‌های تحت فرماندهی وی و یک فرمانده تیپ (برادر وزوایی) به افتخار عظیم شهادت نایل شدند، ولی هیچ‌گونه سستی در جبهه‌ی اسلام ایجاد نشد. دو تیپ زرهی و یک تیپ مکانیزه‌ی دشمن در رویاروی با این نیروها کاری از پیش نبرده و با مقاومت سرسختانه و قهرمانانه سربازان پیاده‌ی اسلام روبرو شدند. دشمن نیز چنان در فشار فرمانده رده بالاتر بود که فرمانده تیپ‌ها اقدام به جنگ سختی کردند، به طوری که فرمانده یکی از تیپ‌ها کشته شد و معاونت تیپ ۲۴۰ مکانیزه دشمن به دست رزمندگان پیاده سپاه اسلام زخمی و سپس اسیر شد. برادر حسن در آن روز با توکلی بی‌نظیر و با روحیه‌ای عالی فرماندهی کرد. در مرحله‌ی سوم این عملیات نیز نیروهای قرارگاه نصر دشمن را از ناحیه شلمچه محاصره کردند و با این تدبیر بی‌سابقه دشمن خوار و زبون شد و خرمشهر آزاد شد.

فرماندهی قرارگاه نصر در عملیات رمضان

در این عملیات نیز همچنان فرماندهی قرارگاه نصر به عهده‌ی برادر باقری بود و در مراحل دوم، سوم و چهارم بیش‌ترین مسئولیت به دوش نیروهای تحت امر وی بود. برادر باقری در این عملیات روحیه‌ی بسیار بالایی از عرفان و آمادگی برای شهادت و رخت بستن از این دنیای پر بلا و فتنه پیدا کرده بود و این حالات به وضوح در او دیده می‌شد. هر چند وقت یکبار بعد از برگشتن از خطوط مقدم جبهه، با سرورویی خاکی مانند یک معلم در بین دو نماز برای محدوده‌ی قرارگاهش سخنرانی کرده و حدیث نقل می‌کرد و گاهی خودش نیز در حین صحبت گریه می‌کرد. ما برادران نزدیکش می‌دیدیم که دیگر برادر حسن آن برادر سابق

نیست و به کلی تغییر کرده است. گاهی نیز در لحظاتی که از کار و فعالیت به فرارگاه برمی گشت و یا زمانی که او را در راه می دیدیم، از قیافه اش احساس می کردیم که چه بسا در آینده ای نزدیک دیگر این سردار را نداشته باشیم و خدا او را از ما بگیرد. البته همیشه از این تفکرات و خیالات به سرعت فرار کرده و فکر را مشغول چیز دیگری می کردم. دو هفته قبل از شهادتش به او گفتم: «شما وصیت نامه نوشته اید؟» و بعد اضافه کردم: «من باید بنویسم.»

گفت: «راست می گویی، باید دوباره بنویسم». ... گفتم: «باز هم در این عملیات باید منتظر از دست دادن برادران فرمانده باشیم و حتی آماده شهادت خودمان نیز باشیم.» بلافاصله او مهلت نداد و اضافه کرد: «من زیاد فکر کرده ام که اگر من شهید بشوم چه می شود؟ تو هستی و اشکالی در کار بوجود نمی آید... و من هم که از دست دادنش را خیلی سخت و مصیبت عظیمی می دانستم، سکوت کرده و صحبت را روی نوع عملیات چرخاندم. دو هفته بعد همان شد که گفته بود و من تازه فهمیدم که معنای مصیبت یعنی چه؟ پس از آن زندگی در جنوب (که وجب به وجب آن یاد و خاطره ی شهید باقری بود) چنان سخت شده بود که تا مدت یک ماه ادامه ی فعالیت برای من بسیار مشکل بود. انتصاب شهید باقری به فرماندهی قرارگاه کربلا در عملیات محرم

در پایان عملیات رمضان که درست یک سال از فرماندهی برادر حسن باقری در صحنه های جنگ جنوب می گذشت و بسیار با تجربه تر و کار آزموده تر از سابق شده بود، از طرف فرماندهی کل سپاه به فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در این قرارگاه منصوب شد که این امر (رشد سریع) نشانه ی لیاقت و توان برادر باقری بود، چرا که در مدت زمان کوتاه و به سرعت لیاقت پذیرفتن مسئولیت های بزرگ تر و سنگین تر را پیدا کرده بود. پیش بینی می شد که برادر باقری بعد از عملیات محرم با سپری شدن سه سال از جنگ و فعالیت و تلاش شبانه روزی و خستگی ناپذیری که داشت خواهد توانست فرماندهی نیروی زمینی و یا دریایی را به عهده گیرد و برای فرماندهی نیروی دریایی سپاه سرداری لایق و با تدبیر باشد. سپاه نیز در نظر داشت که برادر شهیدمان را برای این مسئولیت معرفی کند که خداوند شهادت را نصیبش کرد.

در عملیات محرم بود که فرمان حمله با رمز «یا زینب کبری (س)» از زبان پاک این برادر بزرگوار جاری و صادر

شد و آن همه موفقیت نصیب لشکریان اسلام شد.

تشریح نحوه ی شهادت شهید باقری

اوایل بهمن ماه سال ۱۳۶۱ بود که سخت به دنبال راه کارهای مانور عملیات والفجر مقدماتی بودیم. برادر باقری مأموریت یافت تا زمین منطقه عملیاتی محرم و شمال فکه را برای استفاده از این راه کارها شناسایی کند.

روز دهم بهمن ماه به اطراف پاسگاه ربوط در غرب رودخانه دوبرج رفت و شب به فرارگاه برگشت و توضیح کاملی از شناسایی آن روز ارائه داد. قرار شد فردا به منطقه شمال فکه در مسیر جاده آسفالت چنانچه فکه برود. طبق قرار قبلی به همراه برادران بقایی، محمد (برادر شهید حسن)، مرتضی صفاری، مومنیان، کلاهدوز و رضوانی به سنگر بدون سقف دیده بانی در آن حوالی رفتند. آنها حدود یک ساعت شناسایی کردند، در حالی که گلوله های توپ دشمن در اطراف سنگر دیده بانی به فاصله های دور و نزدیک اصابت می کرد. ساعت دوازده ظهر که صدای قاری قرآن به گوش می رسید، برادر حسن به برادرش (محمد) می گوید: برو و از آن برادر سرباز سؤال کن که محل این تپه مشخصا کجاست؟ چون گردان مربوطه از ماه ها قبل مشغول پدافند آنجا بود و اطلاع کامل داشت.

با بیرون رفتن برادر محمد از سنگر، ناگهان صدای سوت گلوله شنیده شد و درست در سنگر عزیزان به زمین خورد. بالاخره خداوند گل های رسیده اش را از گلستان چید ...

اقامت خانواده ی شهید باقری در منزل کرایه ای

شهادتی مثل برادر عزیزمان (حسن باقری) چیزی نداشتند که از خود به جای بگذارند. او از مال دنیا ماترکی مختصر از خود به جای گذاشت و هر آنچه که داشت تقوی بود که با این توشه و با دست پر به ملاقات خداوند رفت. شب بعد از شهادتش در دزفول به اتاقی که در آن زندگی می کرد، رفتیم. اتاق کوچکی بود در منزلی که برادر رئوفی (فرمانده لشکر ۷ ولی عصر (عج)) کرایه کرده بود و سه اتاق کوچک داشت.

وسایل زندگی برادر باقری در آن اتاق محدود به یک تخته زیلو، دو تخته پتو و چند لباس بچه گانه می شد که برای تنها فرزند پنج ماهه اش تهیه کرده بود. گریه ام گرفت، وضو گرفتم و دعای عدیله شاید او نیازی به آن نداشت و ثوابش به خودم برمی گشت را خواندم. به یاد عظمت و بزرگواری این فرمانده عزیز سپاه اسلام افتادم که در نهایت قناعت زندگی کرد و از دنیا رفت، در حالی که با دستانی پر خداوند را ملاقات کرد. توشه ای

که وی از دنیا با خود به همراه برد، تقوی بود. «تقوایی که حضرت علی(ع) می فرماید «ان خیر الزاد تقوی» خانواده وی در این زمینه بهتر می توانند زندگی زاهدانه وی را ترسیم کنند. ان شاءالله خداوند به ایشان صبر و تحمل بدهد.

برادر باقری یک سپاه بود، در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بعضی از برادران فعال، متفکر و ایثارگر با سابقه ی طولانی خدمت در سپاه و با تجربه ی بسیار زیادی که در عمل کسب کرده اند و با فهم و مدیریتی که دارند، چنان درجه ای از اهلیت و شایستگی پیدا می کنند که واقعا یک سپاه برای سپاه می شوند. برادران شهید و بزرگواری همچون کلاهدوز، بروجردی و باقری از آن جمله بودند. این گونه برادران با روح متعالی و قلبی صیقل داده شده در دوران حوادث، رنج ها، دردها و عملیات ها با شرح صدری فوق العاده و چهره های گشاده، یآوری بزرگ برای انقلاب به شمار می روند و هر کدام شان عصاره ی سپاه هستند.

سن شهید باقری هنگام شهادت

برادر حسن باقری با ۲۸ سال سن و چهار سال خدمت در سپاه (سه سال تمام در جنگ شرکت داشت) فرمانده ای لایق برای سپاه اسلام بود که آینده بسیار درخشانی داشت. این برادر جوان ۲۸ ساله بود، ولی تدبیر و خردمندی یک فرمانده پیر را داشت. وی با شجاعت و صلابتی که داشت می توانست اسلام را در صحنه های جنگ و در دیگر سرزمین ها بر علیه کفر و ظلم به پیروزی برساند و تعالی بخشد.

تشریح خصوصیات اخلاقی شهید باقری

بعضی از برادران اسلامی و ایمانی هستند که آنقدر محاسن شان زیاد است و خیردار هستند که مانند بهار در یادها و خاطره ها می مانند و انسان از دیدن و بودن در کنار آنها لذت می برد. وجود آنها همه خیر، خوبی و نور الهی است. آدمی از بودن در کنار این برادران رنگ می گیرد، رنگ مومن و متقی را ... و باز هم خصوصیات اخلاقی تعدادی از برادران با خدا بارز و انسان ساز است، آنها در محیطی که زندگی می کنند بدر نیکی می پاشند. وجودشان یکپارچه نور است و نمونه ی مومنان خدا هستند. برادران شهیدمان این گونه بودند. برادر حسن خصوصیات زیادی از مومنان و متقیان در راه خدا را در محیط کار و خصوصا با برادرانی که مسئولشان بود، از خود نشان می داد، از برخوردهای روزانه گرفته تا نحوه ی مسئولیت دادن، مسئولیت خواستن، هدایت عملیات، سخنرانی ها، دعاها و ... طوری بود

که آدم ها را می ساخت. باید گفت که برادر حسن مجموعه ی خصوصیات زیر را داشت که باید برای هر کدام شرحی جداگانه نوشت تا دانست که با داشتن این همه محاسن در عمل به چه میزان در راه خدا خدمت کرد.

متشرع بود، او نه تنها از غیبت پرهیز می کرد، بلکه مستمع جریانات بدی که اتفاق افتاده بود و افراد بسیاری در سطح جامعه به عینه آن را دیده بودند نیز نبود. یک روز خبری را که در جامعه تهران برای یکی از مسئولین اتفاق افتاده بود تعریف می کردم، گفت: «خاک بر سر ما که به این سخنان گوش می دهیم.» وی حاضر به گوش دادن هم نبود.»

توکل بی نظیری داشت. هوش و استعداد فوق العاده ای داشت و بسیار هوشیار، زیرک و دانا بود. تدبیر داشت و شخص مبتکری بود. عاقل و فهمیده بود و روی این اصل متعادل بود و تعادل داشت.

شجاع بود.

در عمل صبر و حوصله ی زیادی از خود نشان می داد و تحمل بسیاری از رنج ها و مشکلات را در جنگ، غربت و هجرت داشت. آینده نگری خوبی داشت و خصوصا در جنگ همیشه چند قدم جلوتر شرایط سخت تر را مدنظر داشت و از اول به فکر چاره اندیشی بود.

در تمام طول جنگ، به فکر تحول و دگرگونی در سازمان نیرو، طرح های عملیاتی و امور پشتیبانی بود که این ریشه در تدبیر و قوه ابتکار برادر حسن داشت.

در نویسندگی و گزارشگری نیز دستی قوی داشت. رسا و شیوا سخن می گفت و مستمع را جذب می کرد.

حالا باید در شرح خصوصیات فوق با نمودهای عینی و با کمک گیری از برادران هم رزم، مطالب زیادی نوشت.

مجموعه ی خصوصیات ذکر شده می تواند یک فرد را در صحنه جنگ لایق فرماندهی سربازان اسلام کند، والا اگر هر کدام به تنهایی در فردی باشد، نقص است. مثلا شجاعت زیاد بدون تعادل و تدبیر مشکل ایجاد می کند. در مقاطع حساس جنگ که نیاز به تفکر، درایت و تدبیر است، مشکلات عظیمی حاصل می شود. برادر حسن مجموع خصوصیات را داشت که می توانست فرماندهی نیروهای رزمنده اسلام را عهده دار شود. توکل داشت، در جریان رزم و جنگ با کفار و دشمنان خدا و اسلام همراه تدبیر، تلاش و فعالیت های بی دریغ و شبانه روزی

و مایه گذاشتن از جانس حتی یک لحظه هم از فکر خداوند قادر و متعال غفلت نمی‌ورزید. قطعا خداوند رب العالمین هم چنین بنده زحمت کش و فعالی را در غفلت‌ها یاری می‌کند و یک لحظه او را به خودش وا نمی‌گذارد.

تدبیر داشت و سعی داشت در صحنه جنگ با این قوه الهی با زحمت فراوان، بحث و مشورت، تفکر و دیدن به بهترین راه کار برسد و تدبیر عالی در رزم به کار گرفته شود.

هوشیار، زرنگ و چالاک بود تا بتواند در هر جای حساس و غیر منتظره با حواس جمع چاره‌ای بیندیشد و با ایجاد انعطافی در تدبیر اتخاذ شده، گره عملیات را باز کرده و صحنه را به نفع نیروهای اسلام تغییر دهد و از چنگال سربازان کافر درآورد.

تعادل داشت، برای ثبات روحیه‌های باخته و احياناً تزلزلی که در گوشه‌ای از جبهه‌ای به وجود آمده بود، به یاری صحنه‌های سخت می‌شتافت و ترغیب و تشویق می‌کرد. در جنگ تعادل و داشتن روحیه‌ی رزم بی‌اندازه مورد نیاز است و فرماندهی می‌تواند در لحظات سخت درگیری روحیه خود و یارانش را حفظ کند که قلبی مطمئن و روحی متعادل داشته باشد، تا با حرف زدن، جنگیدن و حتی نگاه‌های دور از هر گونه اضطراب و آرامش بخش بتواند در دل‌های یاران و اطرافیان امید ایجاد کند و برادر شهیدمان از این گونه فرماندهان بود.

برادر باقری شجاع بود و با شجاعت و جسارتی که داشت در محل‌ها و مناطق پر خطر صحنه‌ی نبرد و در خطوط مقدم جبهه که هر لحظه انسان به شهادت دعوت می‌شود حضور پیدا می‌کرد و مسائل جنگ را از نزدیک بررسی می‌نمود. شجاعت فرمانده زمانی می‌تواند مفید واقع شود که بتواند در لحظات حساس با حضور در کنار رزمندگان راهنمایی‌های لازم را ارائه دهد.

مجموع این خصوصیات در وجود برادر باقری جمع بود که توانست در مدت سه سال آن همه عزت برای اسلام عزیز ایجاد کند.

برادر باقری بعد از آمدن به جنوب، هیچ‌گاه علاقه‌ای به اظهار نظر در جایی که بحثی از خطوط فکری و قضاوتی در مورد تفکرات به اصطلاح صاحب این خط یا آن خط بود از خود نشان نمی‌داد و به یاد دارم که می‌گفت: «به قول برادران دفتر سیاسی، ما در خط ثواب هستیم.» برادر مینو در این رابطه بیشتر آگاهی دارد.

در سازماندهی و ترکیب گردان‌های رزمی و به تبع آن تیپ،

لشکر و قرارگاه‌های تاکتیکی نقش بسیار فعالی داشت و مدام به فکر تغییرات و دگرگونی در جهت تکامل سازماندهی رزمی نیروها که در عمل به نتیجه می‌رسید بود و بیشتر از تمام برادران در این امر کوشا بود. مرتباً در قرارگاه با قسمت برنامه‌ریزی و سازماندهی نیروها بحث و مشورت می‌کرد و نظریات خودش را که از مجموع برخوردهای عملی با فرماندهان رده‌های پایین گرفته بود، مطرح می‌کرد. برادر حسن را می‌توان یکی از پایه‌گذاران گردان‌های رزمی پیاده دانست، چرا که در جزئیات، ریز سازمان و ترکیب گردان‌ها نقش داشت. (در تعداد سلاح انفرادی، تعداد قبضه‌های موشک‌انداز ضدتانک، تعداد دسته‌ها و گروهان‌ها، نوع دسته‌ها از جمله دسته‌های رزمی، پشتیبانی و ...، تعداد قبضه‌های خمپاره‌اندازها و) ... او همیشه به دنبال این موضوع بود که در جنگ با کفار چه سازمانی و چه ترکیبی و با چه کمیت و کیفیتی می‌تواند عالی‌تر بجنگد و ماموریت را بهتر اجرا کند. با توجه به تمام خصلت‌ها و کیفیت نیروهای بسیج مردمی و ... کاملاً به عامل تحرک و سرعت عمل توجه داشت و این دو عامل باید مشخصه‌ی گردان‌های رزمی سپاه باشد.

او یکی از صاحب‌نظران در امر آموزش برای بالا بردن سطح رزمی و کیفیت رزمی گردان‌ها بود. در هر موقع و در هر شرایطی که مسئولین آموزش نظامی از برادر شهیدمان درخواست می‌کردند تا تجربیات و نظریات خودش را در اختیار آنها قرار بدهد، اصلاً دریغ نمی‌کرد و با کمال میل و حوصله‌ای که مخصوص خودش بود، ساعت‌ها به بحث می‌نشست و تجربیات گرانبهایش را در اختیار آنها قرار می‌داد و از این راه خدمت زیادی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کرد. برادر حسن در امر آموزش خصوصاً آموزش عملی علاقه مندی زیادی از خود نشان می‌داد. به خاطر دارم که با تلاش‌های پیگیری که انجام داد، باعث شد با دعوت از برادران مناطق دهگانه به جنوب، چندین دوره کلاس آموزش طرح و عملیات (رکن دوم) دایر نماید و با جدیت و پشتکار و در کنار حجم زیاد کار عملیاتی، شخصاً به این امر رسیدگی می‌کرد و تمام اندوخته‌ها و تجربیات عملی خودش و دیگر برادران را که حاصل خون شهدای عزیز بود در اختیار این برادران قرار می‌داد و در این زمینه با آموزش‌های فشرده بیش از سه دوره ۳۰ یا ۴۰ نفر را آموزش داد که بسیار مفید واقع شد و در جنگ و در قسمت‌های طرح و عملیات تیپ‌ها از وجود این برادران استفاده شد و برکت زیادی در زمینه‌ی بالا بردن کیفیت رزمی تیپ‌ها و کادرسازی ایجاد شد.